

مصائب وفادارترین هوادار پرسپولیس

گفت و گو با پدر مرحوم «محمدرضا فهیمی»، هواداری که در راه تماشای بازی پرسپولیس قطع نخاع شد و ۲۳ سال بدون حرکت روی تخت بیمارستان، با امید و لبخند زیست

ZENDEGI-SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

چهارشنبه ۷ تیر ۱۴۰۲

۹ دی الحجه ۱۴۴۴ ۲۸ زوئن ۲۰۲۲

شماره ۲۱۲۴۷

۲۴۶۷



مجید حسین زاده | روزنامه نگار

پرونده

۲۳ سال از زندگی اش را با چشم های دوخته شده به سقف گذراند و البته لبخندی که هیچ وقت از روی لب هایش محو نمی شد. لوله های پلاستیکی تنها همدم او در این سال ها بود و اتاق چند متری اش در بیمارستان ساری، همه دنیای او شده بود. هر چند بارها گفته بود که دوست دارم برای چند روزی از آن جابجی برود، سفر کند و ... اما هیچ گاه شرایط آن طور که باید برای او فراهم نشد. «محمدرضا فهیمی» نماد عاشقان مشترک پرسپولیس و نساجی بود. کسی که در راه تماشای بازی پرسپولیس قطع نخاع شد و پس از معلولیت هم، دست از عشق اش یعنی پرسپولیس نکشید و جزو معدود هوادارهایی بود که در هر شرایطی، بازی های این تیم را تماشای می کرد. این که او از سال ۷۹ بدون حرکت روی تخت بیمارستان افتاد اما تا روز آخر عمرش ناامید نشد، حتی به زبان هم راحت نیست چه برسد به این که این شرایط را تحمل و رنج هایش را با پوست و استخوان حس کرده است. او هفته گذشته فوت کرد اما چند روز قبل از آن هم دست از گری خواندن و اعلام هواداری نکشیده بود و به چند نفری که برای گرفتن شیرینی از او بعد از کسب سه گانه توسط پرسپولیس در این فصل به بیمارستان آمده بودند، گفته بود که از قهرمانی تیمم خیلی خوشحالم اما چون دیگر برایم تبدیل به عادت شده، شیرینی نمی دهم و اساسی خندیده بود! از پرونده امروز زندگی سلام با پدر او درباره ماجرای قطع نخاع شدن محمدرضا، نگاه جالب او به زندگی و ... گفت و گویی داشتیم که در ادامه خواهید خواند.

همه اموال در این راه رفت

«مادریکی از روستاهای محروم و دور افتاده قائمشهر زندگی می کنیم»؛ پدر محمدرضا درباره هزینه هایی که در این سال ها برای پسرش کرده هم می گوید: «من از ۹ خرداد سال ۷۹ تا ۲۵ خرداد همان سال که روزهای اول بستری شدن پسر در بیمارستان بود و چندین عمل روی او انجام شد، آن موقع شش ۱۰۹ هزار تومان پول تخت آبی سی یو دادم. همان طور که به شما گفتم، مادریکی از روستاهای محروم و دور افتاده قائمشهر زندگی می کنیم. در سال های اخیر، فقط ماهانه ۲ یا ۳ میلیون هزینه رفت و آمد من از روستای مان در قائمشهر به ساری می شد. ر استش را بخواهید من کشاورز هستم و همه اموال در این راه از دستم رفت. علاوه بر این که توان خرید دستگاه برای پسر مرا نداشتم که او را به خانه ببرم، می ترسیدم که او را به خانه ببرم و به دلیل دوری از بیمارستان، اتفاقی بیفتد و نتوانم او را به موقع به بیمارستان برسانم.»

می گفت هیچ چیز نمی تواند باعث شود از زندگی لذت نبرم



از پدر محمدرضا در بساره این که چطور پسرش همیشه خندان بود و روحیه بالایی داشت، می پرسیم. او با این مقدمه که بعد از شنیدن این سوال تان،

بسیاری از حملات محمدرضا در ذهنم مرور می شود، می گوید: «او صبورانه و سخت کوشانه و با روحیه و با نشاط با این اتفاق تلخ و سخت کنار آمد. بارها به افرادی که به عیادتش می آمدند، می گفت که هیچ چیز باعث نشده از زندگی لذت نبرم و مر دم را دعوت می کنم که از زندگی لذت ببرند. می گفت که همیشه به زندگی ادامه می دهم چون هدفم لذت بردن از زندگی است حتی در بدترین شرایط و هیچ چیزی نمی تواند مانع این لذت بردن از زندگی ام بشود. این جمله اش هم خیلی خوب در یادم مانده که می گفت فرصت برای زندگی خیلی محدود است، بیا بید همه از زندگی لذت ببریم و حسرت گذشته را نخوریم.»

مهم ترین آرزویش آرامش خانواده اش بود



آقای فهیمی، یک دختر و یک پسر دیگر به جز محمدرضا دارد. از او درباره آرزوهای پسرش در این سال های پرسم که می گوید: «این سوال را هم زیاد از

او می پرسیدند. معمولاً در جواب افراد می گفت که خیلی دوست دارم از آسای بی بیرون بروم و چندتا از شهرهای کشور مرا قبل از مرگ ببینم. یکی از آرزوهایش زیارت امام هشتم (ع) بود. یک بار از او پرسیدند که اگر روبروی ضریح امام رضا (ع) رفتی، چی بهش می گی و از ایشان چی می خواهی؟ گفت که آرزوهای زیادی دارم اما اول از همه، می خواهم آرامشی به خانواده ام بدهم که این سال های پر رنج را برای شان جبران کنم و برای نگهداری من به ویژه پدر و مادرم دیگر اذیت نشوند. آن لحظه خیلی خوب یادم هست چون گریه ام گرفت.»

۲۳ سال، من و مادرش هر روز در بیمارستان بودیم

پدر و مادر محمدرضا کمتر از پسرشان در این سال ها سختی نکشیدند و شاید هم بیشتر از او. از پدرش می پرسیم که در این سال ها، چه بر او گذشته است که می گوید: «۲۳ سال، من و مادرش هر روز صبح به پسرمان در بیمارستان سر می زدیم و مراقبش بودیم به این امید که حالتش بهتر شود. در این ۲۳ سال، روز و شب در بیمارستان بودیم، یک

محمدرضا کوچک ترین هواداری بود که کارت هواداری گرفت



از پدر محمدرضا می پرسیم: او از چند سالگی عاشق فوتبال و پرسپولیس شد که می گوید: «از ۶ سالگی علاقه زیادی به پرسپولیس و نساجی و تماشای فوتبال پیدا کرد. یک هوادار به قول خودش متعصب و دو آتیشه باشگاه پرسپولیس بود. این را هم به شما بگویم که او کوچک ترین هوادار پرسپولیس در آن زمان و شاید حتی الان باشد که کارت هواداری گرفت. در همان کودکی، پیگیری کرد تا کارت هواداری پرسپولیس را بگیرد. بعد از آن تصادف تلخ هم هر وقت پرسپولیس به مازندران می آمد، اصرار داشت که حتما بازی را از نزدیک ببیند. گاهی با پول خودم، آمبولانس کرایه می کردم تا او را ببرم و ورزشگاه و بازی را از نزدیک ببیند. تهران که نمی توانستم او را ببرم اما با آمبولانس او را چندین بار به ورزشگاه های مازندران بردم.»

استقلالی ها را به عیادت راه نمی داد

«خیلی اهل کل کل بود. سر پرسپولیس با کسی شوخی نداشت»؛ پدر محمدرضا با این مقدمه می افزاید: «مثلا یک بار امید ابراهیمی آمد، با او صحبت نکرد. یکی دیگر از بازیکنان استقلال را که اصلاً به اتاقش راه نداد. با بقیه دوستانش هم کل کل می کرد. البته نه کل کل بی ادبانه، شوخی زیادی می کرد و سر به سر بقیه می گذاشت. در پرسپولیس فعلی همه بازیکنان را دوست داشت. هر چه از او می پرسیدند که کدام بازیکن را بیشتر دوست داری، می گفت همه شان را به یک اندازه دوست دارم. چند سال پیش هم پرسپولیس و نساجی در قائمشهر بازی داشتند که سید جلال حسینی و مهدی ترابی پیراهن خودشان را به او دادند و خوشحال شد.»



بعد از تصادف فقط «دست نشان»، «دایی»، «نوروزی» و «اولادی» به او کمک کردند

حد عاشق پرسپولیس و فوتبال بود، دیگر بیشتر از این برای تان نگویم. البته، هر چند همه زندگی اش پرسپولیس بود اما مدیران این باشگاه در این سال ها هیچ کاری برای او نکردند. فقط مرحوم «نادر دست نشان» سرمربی نساجی، حتی جایی که تصادف شده بود هم آمد و همان جا، ۵ میلیون تومان به حسابش واریز کرد. علی دایی آمد یک پیراهن داد به او. خدارحمت کند مرحوم هادی نوروزی و مهر داد اولادی هم هر کدام یک سکه به او دادند. بعد دیگر هیچ فردی از باشگاه به او سر نزد و حالش را نپرسید.»



کمی تعارف را با پدر محمدرضا که خیلی خوش صحبت و دوست داشتنی است، کنار می گذارم و از او می پرسیم وقتی پسر تان را در این حال می دیدید، پیش نیامد که به او بگویید دیگر بی خیال فوتبال، هواداری از پرسپولیس و تماشای آن شود که می گوید: «بگذارید یک چیزی بگویم تا خودتان متوجه جواب سوال تان بشوید. او هر وقت دعا می کرد، قبل از این که برای سلامتی خودش دعا کند، برای قهرمانی پرسپولیس از خداوند کمک می طلبید. تا این

بازی آخر پرسپولیس را دقیق پیش بینی کرده بود

پدر این هوادار درباره تحلیل های فوتبالی پسرش هم می گوید: «در باره بازی آخر پرسپولیس در لیگ که برای قهرمانی بود و در قائمشهر برگزار شد، خیلی دوست داشت که از نزدیک شاهد جشن قهرمانی تیم اش باشد اما من نتوانستم او را ببرم چون شرایط جسمانی اش خوب نبود. به طور کلی پیش بینی و تحلیل های فوتبالی خیلی عجیبی داشت و گاهی همه را شو که می کرد. مثلاً برای همین بازی آخر پرسپولیس و نساجی، گفت که

در سش را در همین وضعیت جسمانی ادامه داد

پدرش در باره اوقات فراغت محمدرضا در بیمارستان و فعالیت های مورد علاقه اش می گوید: «تا پنجم ابتدایی در آسای بی بی بیمارستان درس خواند، معلم می آمد پیش او و از آموزش و پرورش مدرک هم گرفت. معلم زبان هم داشت که هفته ای